

Metaphysical Thought in Sikhism

Mohammad Mahdi Alimardi¹

(Received on: 2023-08-04; Accepted on: 2024-02-13)

Abstract

According to Sikhism, metaphysics is the study of being and existence in three major aspects: absolute truth, existing reality, and human knowledge of this reality. The ultimate truth can be comprehended when one achieves true vision (*darshan*). Otherwise, it cannot be described but can only hint at God's attributes, such as being a creator, possessing will, and having a personality to some extent. In Sikhism, the origin of creation is absolute truth. Before creating the world, God was immersed in thought. By creating the world, God seeks a play (*Lila*), with the world serving as the stage for human struggle. There can be no other intention behind the creation of the world, as God is full, complete, and absolutely perfect. Due to His independence, He does not pursue any intentions or purposes. In Sikhism, human salvation is not achievable through rational and theoretical arguments because a logical entity obtained through reason, disconnected from divine light, cannot accomplish anything unless one connects to the absolute.

Keywords: Sikhism, monolatry, unity of existence, maya, truth, universe.

1. Associate Professor, Department of Religions and Mysticism, Faculty of Mysticism, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. Email: alim536@yahoo.com

اندیشه متافیزیکی در آیین سیکه

محمد مهدی علیمردی^۱

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۴]

چکیده

بر اساس آموزه‌های آیین سیکه، متافیزیک عبارت است از: «مطالعه وجود و هستی در سه جنبه مهم حقیقت مطلق، واقعیت موجود و شناختی که انسان از آن واقعیت دارد». حقیقت غایی وقتی قابل ادراک می‌گردد که به رؤیت واقعی (دَرشَن) رسیده باشد؛ در غیر این حالت توصیف‌شدنی نیست، بلکه فقط اوصافی مانند خالقیت، اراده، و... شخصیت خداوند را تا حدودی توضیح می‌دهند. از نظر سیکه، حقیقت مطلق منشأ این آفرینش است. خداوند پیش از خلقت جهان در اندیشه فرو رفته بود و با خلق جهان بازی (لی‌لا) را دنبال می‌کند که جهان هستی عرصه کارزار و میدان مبارزه انسان است و جز این هیچ قصد و اراده‌ای را نمی‌توان برای آفرینش جهان تصور نمود؛ زیرا خداوند تام و تمام و کامل مطلق است، بی‌نیازی‌اش مانع آن است که مقصد و مقصودی را دنبال کند. از نظر سیکه، رستگاری انسان از طریق استدلال‌های عقلی و نظری ممکن نیست؛ زیرا از یک وجود منطقی که از طریق عقل به دست آمده است، اما کاملاً بی‌ارتباط و جدا از نور الهی است، کاری بر نمی‌آید؛ مگر اینکه شخص، خود را به مطلق متصل کرده باشد.

کلیدواژه‌ها: سیکه، یکتاپرستی، وحدت وجود، مایا، حقیقت، کیهان.

۱. دانشیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده عرفان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. alim536@yahoo.com

طرح مسئله

یکی از مهم‌ترین و مشهورترین دیدگاه‌های هستی‌شناختی آیین هندو، متعلق به مکتب فلسفی عرفانی ادویته وِدانتِه^۱ (Advaita Vedānta) است که در آن عالم هستی را توهّم و فریب یا مایا (Māyā) معرفی می‌کند. در سروده‌های مقدس گورو گرنّث صاحب (Guru Granth Sahib)، متن دینی آیین سیکه^۲ (Sikh) نیز به تکرار جهان هستی با تعبیر مایا معرفی شده است و این تعبیر باعث ایجاد این سوء تفاهم شده است که این آیین نیز عالم هستی را توهّم و فریب می‌داند. چنان‌که در سروده‌ای از گورو اَرَجَن (Guru Arjan) (۱۵۶۳-۱۶۰۶ م) پنجمین پیشوای این آیین چنین می‌خوانیم:

«تمام طول روز مشغول کار است؛ ولی زمانی که هنگام ذکر الهی می‌گردد، آن چنان است که گویا سخره‌ای سنگین روی سینه آنها افتاده باشد. چنین افرادی به دلیل وابستگی به مایا فریب خورده‌اند» (S. G. G. S, Bhairu, Mahlā 5: 1143).^۳

درحالی‌که با توجه به دیگر سروده‌های متن مقدس سیکه، درمی‌یابیم چنین نیست و این آیین هستی را حقیقت می‌داند؛ چنان‌که در سروده‌ای دیگر از گورو سیکه چنین می‌خوانیم: «او خود حقیقت است و هرآنچه او آفریده نیز حقیقت است. خدای حق در وجود همه [مخلوقات] حضور دارد. کردار خدای حق، حق است؛ پس خلقت او نیز حق است» (G. G. S, Gori Sukhmani, Mahlā5: 284).

هرچند در اصطلاح دینی آیین سیکه برای توصیف هستی از اصطلاح مشهور مایا استفاده می‌شود، اصطلاح مایا برای بیان جهان‌گذرا و ناپایدار هم به کار می‌رود؛ به این معنا که انسان نباید با مشغول شدن به ظواهر ناپایدار دنیوی از هدف اصلی خلقت که همان وصالِ حق است، منحرف گردد (Owen Cole & Singh Sambhi, 1989: 105)؛ بنابراین مایا در این آیین به معنای فناپذیر بودن دنیاست، نه توهّم و غیرواقعی بودن آن.

درحقیقت چون آیین سیکه، این جهان را مخلوق حقیقت ثابت یعنی خدا می‌داند، به واقعی بودن جهان اذعان دارد. بدین سان آیین سیکه درباره شیوه ارزش‌گذاری دنیا، همانند مکتب ادوئیه وِدانته نیست.

یکی از نتایج و ثمره تفاوت تعریف مایا در آیین سیکه و مکتب ادوئیه وِدانته هندو، در شیوه تعامل آنها با دنیا و تعریف آنها در طریق رسیدن به نجات منعکس می‌شود. در آیین هندو با توجه به اینکه مایا توهم و فریب دانسته شده است، دوری مطلق از دنیا و گوشه‌نشینی و ریاضت‌های سخت جسمانی و زندگی زاهدانه (Sanyāsi) توصیه می‌گردد؛ اما در آیین سیکه هرچند مایا و لذا یدِ دنیوی در جایگاه دامی برای روح به شمار می‌آید و انسان را از وابسته شدن به آنها به دلیل ایجاد غفلت از خدا نهی کرده‌اند؛ ولی گورو نانک و دیگر گوروهای سیکه ریاضت‌های سخت، دوری از مردم و انزوا در جنگل‌ها را بیهوده و بی‌ثمر می‌دانند؛ در مقابل کمال انسان را در این می‌بینند که فرد مؤمن میان مردم زندگی کند و به خدمت خلق مشغول باشد؛ با این وجود همواره به یاد خدا باشد و از یاد خدا غفلت نکند. به تعبیر گورو نانک «گریه‌ست می اوداسی» (Grihast mai udāsi) یعنی زهد در زندگی خانوادگی، همانند نیلوفری است که ریشه در لجن دارد، ولی به آن آلوده نمی‌شود (Singh Mansukani, 2011: 69).

حال که آیین سیکه واقعیت جهان را به باور و قبول حقیقت مطلق (Sat) مبتنی کرده است، آن حقیقت مطلق را چگونه می‌پندارد؟ آیا از نظر فلسفی می‌تواند بر آن استدلالی ارائه دهد تا از این طریق شناخت لازم، برای توجیه حضور آن مطلق را در دسترس پیروان و اندیشمندان قرار دهد؟ یعنی آیا می‌توان از چنین حقیقتی تحلیلی عقلی داشت؟ یا چنین توصیفی از پس ذهن انسان بر نمی‌آید، مگر آنکه با یک تجربه شهودگرایانه آن را بتوان درک کرد. اگر چنین حقیقتی توجیه و تحلیل عقلی نداشته باشد، توصیف شهودی آن چگونه توجیه‌شدنی است؟

از طرفی آیین سیکه هنگامی که واقعیت این جهان را مبتنی بر حقیقت خداوند می‌داند، رابطه هستی را با خدا چگونه توجیه می‌کند؟ آیا خداوند یا حقیقت مطلق جهان را مجزا از خود خلق کرده است یا بین خدا و خلقش فاصله‌ای است؟ خدا در خلق جهان مستقیم دخالت دارد یا واسطه‌ای در کار است؟ از خلق جهان چه منظوری دارد؟ آیا می‌توان در ارتباط با جهان پدیداری قصدی را به مطلق نسبت داد؟

از نظر آیین سیکه، انسان به این جهان وابستگی دارد و همچنان اسیر چرخه تناسخ (Saṃsāra) است و گویا جهان کارزاری است تا بشر شیوه‌رهایی خود را بیاموزد. حال اگر به اعتقاد سیکه انسان بارقه‌ای از نور الهی است و به گونه‌ای با حقیقت مطلق وحدت دارد، چرخه بازپیدایی و عدم رهایی او چگونه توجیه می‌گردد؟ این توجیه با تقسیم خود انسان به خود واقعی و خود نفسانی پذیرفتنی است؟ نجات (Mokṣa) یا گرفتاری انسان به دلیل ارتباط با عالم و مطلق است تا بیاموزد چگونه تشویش‌های ذهنی خود را کنترل کند و تعادلی را که با اراده خداوند هماهنگ است را به دست آورد؛ اما کسب این تعادل چگونه میسر است؟

مقدمه

بر اساس آموزه‌های آیین سیکه، تنها در صورتی می‌توان به بررسی ارزش موضوعات شناخت خویش پرداخت که ابتدا به واقعی بودن آنها معتقد باشیم. این واقعیت ما را متقاعد می‌کند تا به ارتباط ذاتی میان ارزش و واقعیت باور داشته باشیم؛ از این رو ممکن است گفته شود ارزش غایی در تحلیل نهایی همان واقعیت است. یعنی تمام ارزش‌های دیگر - چه ذاتی یا ابزاری - ظهورات همان ارزش غایی هستند که خود از سوی دیگر با واقعیت غایی یا به قولی با حقیقت مطلق یکسان تلقی می‌شدند (Singh, 1972: 31).

جهان هستی از نظر سیکه، در جایگاه جلوه‌گاه خداوند معرفی می‌شود و وجود حقیقی تنها منحصر در خداوند دانسته شده است (Singh, 1979: 9). در برخی از سروده‌های گورو گرنّته صاحب نیز به این باور به صراحت اشاره شده است:

«همه چیز خداست، همه چیز خداست، به غیر از خدا هیچ چیز وجود ندارد» (S. G. G. S, Āsā, Bhagat Nāmdev Ji: 485). «... او هستی متعال است، او هستی همه موجودات است، او خدا و پیشواست...» (S. G. G. S, Bihagra, M:3: 553) و «به هر سو می‌نگرم تنها خدای یگانه مطلق (ایکُنکار) را می‌بینم. یگانه خالص بدون نقص که کردارش نیز کامل است» (S.G.G.S, Gauri, M:1: 227).

در تحلیلی مقابل دیدگاه ادویته ودانته که جهان را توهم می‌پندارد، آیین سیکه چنین تعلیم می‌دهد که آن جنبه مهمی که لزوماً بر طبقه بندی و درجه بندی ارزش تأثیر خواهد گذاشت، سطوح واقعیت است؛ زیرا درجه اهمیتی که در مراحل گوناگون واقعیت به تحقق ارزش‌ها نسبت داده می‌شود، به آن مقدار حقیقی که در سطح خاص آن واقعیت قرار دارد مبتنی خواهد بود؛^۴ برای مثال اگر گمان شود این جهان یک فریب است و حقیقت ندارد؛ آن‌گاه ارزشی که به امور وقایع و امور چنین جهان فریبنده نسبت می‌دهیم، طبعاً از یک مرتبه اگر نگوئیم بی مقدار، اما بسیار پایین‌تر خواهد بود.

بنابراین به یقین ضروری است که ابتدا مفهوم واقعیت مطلق در فلسفه سیکه را دریابیم و آن‌گاه تصور سیکه درباره ارزش غایی را تحلیل کنیم. به لحاظ این رویکرد، دیدگاه سیکه درباره واقعیت مطلق را بررسی می‌کنیم.

۱. مفهوم متافیزیک در سیکه

با آنکه ادیان هند بیشتر به جنبه‌های معنوی و شهودی توجه دارد و کمتر به مباحث وجودشناسی فلسفی پرداخته است، مفهوم عام متافیزیک در نگاه این آیین تغییری نکرده

است؛ بنابراین متافیزیک از نظر آیین سیکه عبارت است از: «مطالعه وجود و هستی و بخشی از فلسفه که هستی‌شناسی نامیده می‌شود». متافیزیک نوعی اقدام جسورانه به نظریه‌پردازی درباره اصول اولیه وجود است که به وسیله ذهن آدمی در قالب‌های منطقی عرضه شده است. به اعتقاد سیکه سه جنبه مهم هر تئوری متافیزیکی عبارت‌اند از: ماهیت وجود غایی، خلقت یا ساختار و ماهیت جهان، و شناخت انسان از واقعیت. ذات واقعیت غایی از امور هستی به اندازه‌ای پیچیده است که به زبان نمی‌آید. ساختارهای منطقی ممکن است اشتیاق عقلانی ذهن انسان را از طریق ارائه یک حقیقت فلسفی به صورت یک نظام منسجم قانع کند؛ اما هرگز شک و تردید را نمی‌تواند برطرف کند. بنابراین اقدام‌های جسورانه نظریه‌پردازی، هرگز نمی‌تواند برای انسان رضایت معنوی را فراهم کند. عارفان سیکه معتقدند حقیقت مطلق تنها از طریق رؤیت شهودی یا آنچه در سروده‌های مندرج در متن مقدس (Gurbāni) با عنوان دَرشَن (Darśan) یعنی رؤیت واقعی حقیقت عالی نامیده شده است، درک شدنی است. ادیان الهی نیز مدعی‌اند امکان تلاش انسان با ارتباط به حقیقت متعالی میسر می‌گردد و آن حقیقت متعالی خداوند، موضوع ایمان قرار می‌گیرد (Ward, 1974: 81).

خداوند در جایگاه موجود مطلق، نه شکل دارد، نه رنگ، نه علامت، نه نشان، نه صورت، نه خط و نه هیئت و ما نمی‌توانیم این مطلق را با کلمات و اشاره توصیف کنیم. درباره یک شیء از آن‌رو که میان دیگر اشیاء وجود دارد، می‌توان چیزی گفت یا هنگام مقایسه با اشیای دیگر می‌توان چیزی را مربوط یا معین کرد؛ چون همه اشیاء محدودند و حد معینی دارند؛ اما مطلق، نامتناهی است و حد معینی ندارد، چیزی به غیر از او نیست، مطلق همه چیز است، کل و تمام است، چیزی بیرون از او وجود ندارد و بیرون از او نمی‌تواند قرار گیرد، بدون مرز نمی‌تواند حد داشته باشد. از طرفی نیز انسان در جستجوی ارتباط شخصی با خداوند است و دوست دارد او را قابل دسترس

بداند تا از او درخواست بخشش کند یا در مصیبت، از او آرامش و تسلی خاطر را طلب نماید یا به عنوان پسر و دوست به او عشق بورزد و هنگام نیاز از وی استمداد و کمک بخواهد. در نگاه کلی به نظر می‌رسد چنین مفهومی متناقض‌نما و نقیض‌انداز خواهد بود (Maculiffe, 1963: 112).

شخصیت خداوند مانند شخصیت ما نیست. کسی قادر به تشریح و بیان ویژگی شخصی او نیست، بلکه فقط اوصافی مانند خالقیت، اراده، عظمت و کسی که همیشه در جهان حاضر است و آن را کنترل می‌کند، شخصیت خداوند را توضیح و تا حدودی قابل درک می‌سازد تا انسان خدای متشخصی را عبادت کند به آن عشق بورزد. به عبارتی شخصیت او آن چیزی نیست که ما گاهی در انسان می‌یابیم، بلکه شخصیت او چیزی است که ما آن را فقط برای او وصف می‌کنیم (Kaur, 1999: 78).

تصور مرشدان سیکه (Guru) درباره حقیقت مطلق، بر تحلیل‌های عقلانی مبتنی نیست، بلکه توصیفی است مبتنی بر تجربه‌اش یا دَرَشَن (رؤیت واقعی مطلق)؛ از این رو اصطلاح تجربه واقعیت کاملاً به چالش می‌رود؛ زیرا به دلیل پیچیدگی، توصیف آن با قوانین منطقی و برهانی غیرممکن، بلکه صرفاً شهودی است.

تجربه واقعیت بیشتر حالتی حسی و تجربی است تا یک حالت ذهنی. به عقیده گورو نانک (Guru Nanak) - بنیان‌گذار معنوی آیین سیکه - هیچ تبیین عقلی درباره مطلق، خواه براساس متون ابراهیمی یا متون هندو (Veda) نمی‌توان ارائه کرد، فقط تجربه‌ای چهره‌به‌چهره با مطلق است که می‌تواند پرده از این راز بردارد. کسی با واقعیت رودرروست که درون خودش را با آن هماهنگ کند؛ چنان‌که در این سروده‌های متن مقدس چنین بیان شده است:

«او [خداوند] فراتر از دنیای وده‌ها و قرآن است. پادشاه اعلی نانک، حاضر در همه هستی و آشکار است» (S.G.G.S, Āsā, M:5: 397).

کسی که آن حقیقت غایی را تجربه کرده است، به معادلات و تحلیل های منطقی یا چالاک‌ی مناظره‌ای برای اثبات ماهیت یا وجود مطلق نیاز ندارد، بلکه تجربه بدون واسطه خودش معیار یقین است. چنان‌که بهگت کبیر (م ۱۵۱۸ - ۱۳۹۸) (Bhagat Kabir) از عارفان مکتب بهکتی^۵ (Bhakti) در یکی از سروده‌هایش که در گورو گرنّث صاحب بیان شده است، تجربه شهودی توصیف‌نشده‌اش از خداوند را این چنین بیان می‌کند:

«از آغاز تا انتها، من در بهجت قدم‌های نیلوفرین [خداوند] می‌مانم. کبیر، چگونه می‌توانم حتی میزان شادی قدم‌های نیلوفرین [خداوند] را توصیف کنم؟ من نمی‌توانم شکوه والای آن را توصیف کنم. تنها با شهود است که می‌توان آن را درک کرد. کبیر، چگونه می‌توانم آنچه را که دیده‌ام توصیف کنم؟ هیچ‌کسی سخنان مرا باور نخواهد کرد. خداوند همان‌گونه است که هست. من درحالی‌که به سرودن سرود ستایش باشکوه او مشغولم، در بهجت ساکنم» (S.G.G.S, Sluk, Bhagat Kabirji: 1370).

بدین سان گوروها اعتبار خود را بر حقیقتی متکی کردن که ذهن آنها را به واسطه تجربه شهودی‌شان رشد داد؛ بدین سبب سرایندگان کلام مقدس (Śabad) این مسئولیت را عهده‌دار شدند و مضامینی را در شبده با چنین ملاحظاتی نظیر «چنین می‌گوید نانک»، «چنین می‌گوید کبیر» و از این قبیل را ذکر کرده‌اند.

۲. مفهوم یکتایی حقیقت

مطابق نظام متافیزیکی سیکه، عبارت آغازین گورو گرنّث صاحب موسوم به مول مَنّتره (Mulmantra) با اشاره به آن حقیقت غایی می‌گوید: تنها یک وجود جاودانه است (Kaur, 1995: 26). قبل از آفرینش تنها او وجود داشته است و هنگام آفرینش و هنگام خاتمه جهان نیز تنها او وجود دارد. او به تنهایی خالق، نگهدارنده، منهدم‌کننده است و جز او کسی وجود ندارد (Singh, 1999: 19)

در تفکر سیکه توصیف خداوند به حق که با دو تعبیر سَت (Sat) و سَچ (Sach) در متون دینی این آیین به کرات به کار می‌رود، نشان از واقعیتی ابدی است. اصطلاح سَت یا سَچ برای حقیقت غایی یا وجودی که خدا خوانده می‌شود، خدایی که دارای ذات حقیقی و آگاهی مطلق است (Singh, 2009: 18).

حق بودن خداوند چنان در عرفان سیکه اهمیت دارد که در مطلع متن مقدس این آیین چنین توصیف شده است:

«خداوند قبل از خلقت عالم حق بود، همیشه حق است. اکنون نیز حق است، ای نانک؛ در آینده نیز همواره حق خواهد بود» (S.G.G.S, Japji, M:1: 1).

توصیف حق (سَت) در گوربانی^۶ (Gurbāni) تمام آن سه ویژگی حقیقت، آگاهی و سعادت را به طور ضمنی نشان می‌دهد (Singh, 1985, 1: 130)؛ او منشأ ازلی آفرینش، آگاهی و سعادت است. در ابتدای کتاب گورو گرنَته صاحب، او حقیقتی کامل و واجب‌الوجودی تام یاد می‌شود که اساس متافیزیک آیین سیکه در باب یکتاپرستی را شکل می‌دهد (Singh, 1979: 9).

۳. آفرینش هستی

عدد یک که در جایگاه اولین نماد در کتاب گورو گرنَته صاحب در ابتدای واژه اُنکار (Onkār) آمده است، به اختصار اک اُنکار (Ek Onkār) به پیام هستی‌شناسانه، کیهان‌شناسی و وجود بارزی اشاره دارد که یگانه است (Singh, 1999: 33). این جهان محسوس در یک وجود مطلق واحد قرار دارد. این وجود کیهانی تام، تجلی حقیقت یا خداست. آفرینش چیزی جز ظهور قدرت خالقیت او نیست. کل آفرینش ظهور خدایی است که از طریق نام، عقل، روح یا کلمه متجلی شده است (Bala, 1999: 18).

او هم متعالی و هم حاضر در آفرینشی است که توسط اراده و حکم الهی اش ایجاد شده است و تحت حکم و اراده اش کار می‌کند. گورو امرداس (Amardās) پیشوای سوم سیکه در این باره می‌گوید:

«[خداوند] حکم متعالی تو در سرتاسر قلمروها و عالم پایین و عالم صورت‌ها، غالب است» (S.G.G.S, Māru, M:3: 1061).

پیشوایان سیکه (گوروها) معتقدند آفرینش نامحدود و نامتناهی است؛ این جهان با اراده آفریدگار یگانه که در متن مقدس این آیین با لقب کَرتاپورکه (Kartā Purakh) توصیف می‌شود، ایجاد و پایان می‌یابد، با اراده اش تمام صور وجود می‌گیرند و با اراده اش تمام صور در او ادغام می‌شوند. این آموزه در سروده‌های متعددی از گورو گرنَته صاحب تأکید شده است که در ادامه به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

«ای نانک، به هر آنچه در تقدیر تو حکم شده، راضی باش و مطابق آن حرکت کن. مطابق حکم او اجسام خلق شده‌اند، حکم او توصیف‌شدنی نیست. مطابق حکم او ارواح به وجود می‌آیند، مطابق حکم او بزرگی و شکوه به دست می‌آید. مطابق حکم او برخی خوشبخت و آرمزیده می‌شوند و برخی آواره و سرگردان. همه تحت حکم اویند، هیچ‌کس خارج از آن حکم نیست» (S.G.G.S, Jap, M:1: 1). بر اساس آموزه‌های سیکه، جهان هستی تجلی کلام الهی است که از آن به "نام" تعبیر می‌کنند. به باور آنان تجلی کامل خداوند در کلامش است که از ذاتش جدا نیست و ازلی و ابدی است (Singh, 1971: 59). هر جا که نام نیست، صورت و محلی هم نیست، کل عالم تجلی نام اوست (Singh, 1972: 29). گورو پنجم سیکه، گورو آرجن (Arjan) در سروده مشهورش سوکهمنی صاحب (Sukhmani Sahib) درباره تجلی خدا در نام می‌گوید:

«تمام هستی بر اساس نام برپاست. کسی نجات می‌یابد که نام را بشنود و آن را بپذیرد»

(S.G.G.S, Reg Gauri, Sukhmani, M:5: 284)

از نظر فیزیکی سیکه‌ها تمام جاذبه‌های نیروی فیزیکی اعم از آنچه در اتم و مغناطیسم وجود دارد را تجلی نام در جهان فیزیکی قلمداد می‌نمایند. از نظر زیستی، گورو می‌گوید بچه در شکم مادر راحتی، خوشحالی و سرشت خود را به پشتیبانی نام به دست می‌آورد و هر لحظه از او یاد می‌کند:

«[انسان] فناپذیر با حمایت نام خداوند در رحم مادرش نگهداری می‌شود» (S.G.G.S, Āsā) (Rag, M:5: 379).

این کلام یا صوت نخستین، صوتی خاص است که برخلاف اصوات دنیوی، بدون ضربه ایجاد می‌شود. این صوت متعالی که در آیین سیکه با نام شَبَد (Śabad) شناخته می‌شود، منشأ پیدایش عناصر پنج‌گانه مادی است (Joshi, 2009: 54).

در سروده‌های متن مقدّس سیکه، این آموزه چنین شرح داده شده است: «[خداوند] تو گستره جهان پهناور را با یک کلمه آفریدی. [پس از آن] صدها هزار رودخانه [زندگی] جریان گرفت» (S.G.G.S, Jap, Mahlā. 1: 3).

به نظر می‌رسد آموزه آغاز آفرینش با تجلی الهی در کلام نخستین بی‌ضربه در آیین سیکه همانند دیدگاه عرفانی آیین هندو در مورد پیدایش هستی از طریق کلام یا صوت بی‌ضربه الهی، موسوم اناّهتَه شَبَدَ Śabda (Anāhata) و شَبَدَه برهمن (Śabda Brahman) است. در آموزه‌های عرفانی هندو نیز به سه نوع صوت اشاره شده است؛ دو نوع صوت جسمانی که یا بر اثر کوبیده شدن دوشیء به هم ایجاد می‌شود یا صوت انسانی که با ترکیب کلمات معنادار ایجاد می‌شود. ایجاد این نوع اصوات که آهتَه (Āhata) نام دارند، بر اثر ارتعاش ضربه ایجاد می‌شوند. این نوع صوت با گوش سر شنیدنی است. اما نوع سوم از صوت، یعنی صوت جاودان ازلی نیز وجود دارد که ارتعاش آغازین تجلی خداوند (برهمن) در صوت است که نیازی به ضربه ندارد؛ از این رو آن را اناّهتَه می‌نامند. این نوع از صوت توسط حکما و عرفای واصل موسوم به ریشی‌ها (Ṛṣi) با گوش دل شنیدنی است (شایگان، ۱۳۸۲: ص ۲۲۶).

بر اساس آموزه‌های گوروهای سیکه، از صوت ازلی الهی (Śabad) پنج عنصر اصلی مادی موسوم به پنج تَت (Panch tat) به وجود می‌آیند. از صوت ازلی اثیر (Akāś) از آن هوا، از آن آتش، از آن آب و در نهایت از آن خاک بسط و گسترش یافت (Singh Kohli, 2002: 73)؛ چنان‌که در این سروده‌ها از گورو گرنّته صاحب ضمن معرفی پنج عنصر اصلی، خداوند متعال در جایگاه یگانه خالق آنها بیان شده است:

«[خداوند] تو تمام هستی را از پنج عنصر خلق کردی. اگر کسی می‌تواند ششمینی بسازد، بگذار [بسازد!]» (S.G.G.S, Suhi, Mahla.4: 736)؛ «خداوند خود تکامل هستی از عناصر پنج‌گانه را هدایت می‌کند. او خود پنج حس را به آن می‌دمد» (S.G.G.S, Berari, Mahla.4: 720).

این آموزه نیز بسیار به آموزه ترکیب هستی از پنج عنصر یا پنچه بُهوتِه (Pancha Bhuta) (تَت Tat) در آیین هندو نزدیک است. در یکی از متون عرفانی الهامی باستانی هندو به نام تیئیریه اوپه‌نیشد (Taittiriya Upaniṣad) افزون بر آموزه آفرینش تمام هستی از یک ذات متعال بی‌آغاز الهی به نام برهمن و فنای مجدد آن در همان ذات متعال، آموزه پنج عنصر نیز شرح داده شده است. در این متن مقدس هندو، پنج عنصر ازلی زمین (Prthvi)، آب (Apas)، آتش (Agni)، باد (Vāyu) و اثیر (Akāśa) بیان شده است (Cush & Catherine & Michael, 2008: 106). به اعتقاد آیین سیکه، جهان چند بار خلق شده و پایان یافته است، گرچه زمان خلقت برای کسی جز خود خدا شناخته نباشد، اما آفرینش بدون آغاز نیست. گورو نانک در این باره می‌گوید:

«آن زمان چه زمانی بود و آن لحظه چه بود؟ آن روز چه روزی بود و چه تاریخی بود؟ آن فصل چه بود و چه ماهی بود که کیهان خلق شد؟ پندیت‌ها (روحانیان هندو) نمی‌توانند آن زمان را بیابند، حتی اگر در پورانه‌ها^۶ نوشته شده باشد. آن زمان برای قاضی‌ها (عالمان مسلمان) که قرآن را مطالعه می‌کنند، معلوم نیست. روز و تاریخ برای یگی‌ها نیز معلوم نیست. آفریدگاری که این خلقت را آفرید، تنها خودش می‌داند» (S.G.G.S, Jap, M:1: 4).

گورو نانک در سروده‌ای دیگر شرایط پیش از خلقت را چنین توصیف می‌کند:

«برای اعصار بی‌پایان، فقط تاریکی مطلق وجود داشت. زمین و آسمان وجود نداشت. تنها فرمان نامتناهی حکم او وجود داشت. روز و شب، ماه و خورشید وجود نداشت. خدا در سَمَادْهی^۸ (Samādhi) اولیه و عمیق نشست ... جز پروردگار یگانه هیچ‌کس دیده نمی‌شد» (S.G.G.S, Māru, M:1: 1035).

طرح کلی مفاهیم پیش‌گفته نشان می‌دهد بر اساس جهان‌شناسی سیکه، وجود عالم به واسطه قدرت مطلق الهی گسترش یافته است. به عبارت دیگر، تکامل از وجود مجرد مطلق تا کثرت وجود طبیعی پیش‌رفته است. از جانب دیگر، با مشاهده هستی، وجود نظم و یکنواختی را در طرز کار آفرینش می‌یابیم. این نشان می‌دهد که کل هستی تحت اراده وجود مطلق است. آن وجود متعالی که همچون روح در سراسر آفرینش حاضر است و وجودش ذاتاً از حقیقت، آگاهی و سعادت برخوردار است و تعادل، نظم و هماهنگی لازم را در عملکرد وجود عالم صغیر (انسان) و کبیر (جهان) فراهم کرده است.

بر اساس این دیدگاه، چرخش آفرینش و انهدام وجود کیهانی برحسب اراده خداوند سه احتمال را ترغیب می‌کند. اول: قدرت مطلق خداوند ثابت می‌گردد. دوم: وجود کیهانی به عنوان بازی (لی‌لا) اراده خداوند نقش ایفا می‌کند. سوم: کسانی که در چرخه تولد و مرگ نتوانستند راه رستگاری را از بندگی بیابند، هنگام انهدام وجود کیهانی فرصتی پیدا می‌کنند تا به حالت اصلی سعادت‌شان بازگردند.

۴. ماهیت وجود محسوس

یکی از مسائل عمده فلسفی که همیشه ذهن فیلسوفان را به خود مشغول کرده است، تشخیص ماهیت جهان یا وجود محسوس ماست. برخی در اوج نفس‌گرایی و شک‌گرایی معتقدند جهانی که ما تجربه می‌کنیم، چیزی جز نوعی توهم (مایا) ذهنی مانیت و فقط به

وجود شخصی که در مورد هستی این جهان شک می‌کند، می‌توان یقین داشت. برخی دیگر معتقدند جهان غیرواقعی است؛ به این معنا که شناخت خصوصیت حقیقی شیء اتفاق نمی‌افتد؛ یعنی جهان ظهور واقعی دارد، اما این ظهورات، حقیقی نیستند. ارزش اسمی آنها مانند طنابی است که به صورت مار دیده می‌شود یا به علت خطای ادراک، یک ماه به چند ماه دیده می‌شود. کسانی که معتقدند جهان واقعی است، فکر می‌کنند که به هر حال، شناخت لزوماً نشان از وجود است، هر چند ممکن است از منظر دیگر خطا باشد.

تصور کلی آیین سیکه دربارهٔ این جهان، واقع‌گرایانه است. در مجموع آن واقع‌گرایی توحیدی است که ارتباط میان حقیقت یا برهمن را از طرفی و روح فردی (Jiva) و جهان فیزیکی را از سوی دیگر به صورت همانندی با وجود تمایز و وحدت در کثرت حفظ می‌کند. عدد یک به جای حقیقت مطلق واحد که متعالی است قرار می‌گیرد و واژهٔ انکار به جای تنوع و تعدد است که به شکل‌های متنوعی ظاهر می‌گردد (Kaur, 1999: 33).

یک با وجود کثرت همچنان یک است. مطلق با وجود پراکندگی مختلف، همچنان مجزاست. متعال با وجود گوناگونی همچنان بی‌پیوند است. گورو آرجن در سوکهمنی صاحب در این باره می‌گوید:

«آشکال او بسیار است. بسیاری از رنگ‌ها او هستند. او به صورت‌های مختلف ظهور می‌کند و با این حال او هنوز یگانه است. او از جهات بسیار، در هستی منتشر شده است. خداوند ابدی، خدای یگانه، خالق است» (S.G.G.S, Reg Gauri, Sukhmani, M:5: 284).
گورو آرجن در این سرودهٔ مهم کتاب مقدس سیکه تأکید می‌کند که آفرینش کیهان حقیقی است؛ زیرا آن به واسطهٔ حقیقت آفریده شده است. درواقع گورو آرجن این جهان را سرای حقیقت واحدی که در آن حقیقت مستقر شده توصیف می‌کند:
«او خود حقیقت است و هر آنچه او آفریده نیز حقیقت است»، «کردار خدای حق، حق است، پس خلقت او نیز حق است» (S.G.G.S, Reg Gauri, Sukhmani, M:5: 284 & 294).

۵. بازی الهی

همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم، در بسیاری از سروده‌های گورو گرنّته صاحب، هدف از آفرینش توسط خداوند متعال، لی‌لا (Līlā) یا کُهل (Kheḷ) به معنای بازی بیان شده است (Kaur, 2003: 43)؛ چنان‌که در این سروده‌های متن مقدس گورو گرنّته صاحب مشاهده می‌کنیم:

«او خود بازی‌اش را آغاز کرد. ای نانک، خالق دیگری نیست»، «او خود بازی خود را می‌آفریند و نظارت می‌کند. او نمایش را به پایان می‌برد. ای نانک، درنهایت تنها او باقی است» (S.G.G.S, Gauri Sukhmani, M:5: 291 & 292).

آفرینش میدان عظیمی است که در آن نفس با ملازمتش خود را از مسیر خودشناسی گمراه می‌کند و فریب می‌دهد. انسان از گونه‌های مختلف، مقدس و شیطانی بازیگران این میدان مسابقه عظیم هستند. درون این مدار میدان عظیم، آفرینش در جایگاه زمین بازی نفس به کار می‌رود؛ نفسی که هدفش رسیدن به مقصد خودشناسی است. همان‌طور که مایا در فریفتن و گریزانیدن نفس تواناست، نفس نیز از عنصر معنویت و عقلانیت برخوردار است. درحقیقت این بازی میان خود نازل‌تر انسان به عنوان یک وجود شهوت‌گرا و نفس‌گراست که به آن منموکُه (Manmukh) می‌گویند؛ یعنی کسی به نفس (مَن) توجه دارد و خود بالاتر انسان در جایگاه یک وجود معنوی که همیشه رو به خدا دارد و عاری از منیت است که به آن گورموکُه^۱ (Gurmukh) می‌گویند. جنگی میان خودخواهی و خود مطلق وجود دارد؛ خود خودخواه با قانون کَرَمه (karma) اداره می‌شود؛ از این رو نفس بازی مسابقه را از طریق چرخه نامتناهی تولد و مرگ (سَمساره) دنبال می‌کند تا خود حقیقی‌اش را بشناسد؛ خودی که خودپرستی‌اش را به خود مطلق تغییر بدهد. بدین وسیله خودش را از بندگی که به واسطه مایا^۲ خلق شده است، رها می‌سازد.

فرد عابد و خدا محور (گورموکھ) بر روی نام و خالق اندیشه می‌کند. آنها از بندگی مایا (جهان فانی) رها شده‌اند و با خود آگاهی فراگیر یعنی حقیقت، آگاهی مطلق و سعادت ممزوج شده‌اند؛ در حالی که خود پسند و خود مرکز (منموکھ) در عواقب خودخواهی اش محدود شده، ارزش این زندگی انسانی را از دست داده و چرخه بی‌پایان تولد و مرگ را ادامه می‌دهد. در سروده‌های متعددی از گورو گرنّث صاحب، ویژگی‌های گورموکھ و تمایز آن از منموکھ چنین توصیف شده است:

«گورموکھ نور الهی را می‌شناسد؛ در حالی که منموکھ خودبین نادان، در تاریکی کورمال حرکت می‌کند. هر آن که این نور را در هر جا و هر دلی ببیند، درمی‌یابد که گوهر تعالیم گورو چیست. آن که این را بفهمد، همو گورموکھ است. آنان را تصدیق و تشویق کنید. آنان حق یگانه را ملاقات کرده و در او فانی گشته‌اند. آنان تجلی درخشان یگانه حق متعال گشته‌اند» (S.G.G.S, Sri Rāg, Mahlā.1: 20).

۶. ماهیت نفس (جی‌وَه) و ارتباطش با جهان و خدا

تقریباً تمام نظام‌های فکری، وجود روحی را فرض می‌کنند که معمولاً به عنوان جی‌وَه "نفس/ خود" اصطلاح شده است. هرچند تقریباً تمام نظام‌ها به بقای روح و به ابدیت آن بعد از مرگ معتقدند، در شیوه تصورشان از روح کاملاً با یکدیگر متفاوتند. بسیاری از پیروان ادیان هند، توصیف جی‌وَه "خود" به وحدت و پیوستگی معین را یقینی می‌دانند؛ زیرا جی‌وَه می‌تواند در جایگاه کانونی به کار رود که امکان مرجع تمامی تجربیات است. چنین خودی ممکن است با عنوان خود تجربی یا خود خودپسند اصطلاح شود. از طرفی روح ممکن است با عنوان آتمَن (Atman)، خود مطلق یا نفس اصطلاح شود.

بر اساس تفکر سیکه، انسان به وجود آمد تا به ذات برهمن نائل شود و او بارقه‌ای از نور الهی است. هدف از زندگی انسان، درک این نور است. گورو نانک، آدمی را به درک این نور تشویق می‌کند، نوری که به منظور زندگی با سعادت و خوشبختی در نهاد آدمی قرار دارد. گورو امرداس (Amardās) گورو سوم سیکه درباره این آموزه می‌گوید:

«ای نفس من، تو مظهر نور الهی هستی، سرچشمه خود را بشناس» (S.G.G.S, Āsā, 3: 441).

در گورو گرنٲه صاحب، سرودهای گوناگونی دیدگاه‌های متافیزیکی را بر اساس وضعیت وجود انسان بیان کرده‌اند. تمامی آن سرودها انسان را از نظر ماهیت مانند وجود مطلق نشان می‌دهند که در عالم، حاضر است. اهمیت آن در این است که شناخت خود، شناخت خداست. در قسمت‌هایی از گورو گرنٲه صاحب به روشنی تصریح شده است تمامی انسان‌ها به صورت خدا آفریده شده‌اند و در خدا همه و در همه خدا هست؛ از این رو همه نفوس وحدت حقیقی دارند:

«مخلوقات در خالق هستند و خالق درون مخلوقات حضور دارد» (S.G.G.S, Prabhati, 3: 1350)، «... او هستی متعال است، او هستی همه موجودات است...» (S.G.G.S, Bihagra, 3: 553)، «همه چیز خداست، همه چیز خداست، به غیر از خدا هیچ چیز وجود ندارد» (S.G.G.S, āsā, Bhagat Nāmdev Ji, 3: 485).

البته خود کلی که وحدت بنیادین همه اشخاص است، غیر از خودی است که به تک تک افراد تفرد می‌بخشد. خود فردی را جی وه می‌نامند؛ این چنین جی وه‌ای بر اثر نادانی به وجود می‌آید. در نتیجه باور نادرست به کثرت محض خودها که به غلط از طریق یکی گرفتن خودش با ملازمات مادی اش پدید آمده است، خود اسیر بار اعمال خوب یا بدی می‌شود که ناشی از انگیزه‌های (vāsnās) خودپسندانه اش است؛ از این رو به سبب جهل از ماهیت واقعی اش، او احساس می‌کند که ذاتاً عامل ولذت برنده است.

یکی از اهداف گوربانی (Gurbāni) (سرودهای گورو گزنه صاحب) این است که به انسان تفاوت میان خود واقعی که متحدکننده قواست را با خود خودخواهی که او را از دیگران جدا می‌کند را بشناساند؛ درحالی که اساساً روح ابتدا بر یگانگی آفرینش دلالت دارد، سپس سبب گوناگونی اشخاص در جهان است. منیت و غرور که هومی (Haumai) یا اهنکاره (Ahamkāra) نامیده می‌شود، علت ریشه‌ای آگاهی فرد یا به وجود آمدن جی‌وه است. منیت، موانعی که قفل و زنجیر جی‌وه‌ها در چرخه تولد و مرگ هستند را به وجود می‌آورد. منیت، بیماری دیرینه‌ای است؛ ولی درمان نیز درون آن قرار دارد. گوروها در نکوهش منیت و غرور چنین می‌گویند:

«ای غرور، تو سرمنشأ تولد و مرگ و گرفتارشدن در چرخه تناسخی. تو روح بسیاری از گناهانی» (S.G.G.S, Sahskriti, Mahlā.5, p.1358).

گریز یا رهایی از منیت، بازشناسی خود واقعی است که در قالب شخصیت هر فرد نهفته است. خود واقعی همراه همه جی‌وه‌ها است؛ به گونه‌ای که با وجود مطلق یکی است. صرفاً با شناخت خود واقعی، نادانی به کنار می‌رود و فرد با حقیقت همیشه حاضری که روح الهی است هماهنگ می‌گردد. آن‌گاه شخص فهمیم همواره در وضعیت تعادلی (Sahaj) که ویژگی شخص آزاد است، قرار می‌گیرد. در این وضعیت تمام تنش‌ها و تشویش‌های ذهن انسان باز می‌ایستد و به یک زندگی متعادل و سعادت همیشگی سوق داده می‌شود؛ به گونه‌ای که شخص هماهنگ با اراده خداوند است.

ارتباط انسان با عالم از نوع ارتباط عالم صغیر با عالم کبیر است. او هرگز نمی‌تواند به شناخت حقیقت کیهانی امیدوار باشد. وقتی وجودش به عنوان یک خود تجربی در برابر نظام عالم وجود سنجیده می‌شود، وجودی است به قدریک چشم برهم‌زدن، گرچه نظام عالم وجود نیز در یک زمان محدود قرار داشته باشد. تنها امید او برای شناخت کل واقعیتی که واقعیت کیهانی را نیز به ضمیمه دارد، خودشناسی مساوی خداشناسی است.

درون بدن انسان که از پنج عضو تشکیل شده است، آتَمَن (Atman) که همانند روح اعظم الهی است، گنجانده می‌شود. به محض اینکه آتَمَن شناخته شد، تمام واقعیت در تجربه شهودی بلاواسطه آشکار می‌شود و تغییر کاملی در چشم‌انداز انسان رخ می‌دهد و در تمام فعالیت‌هایش به جای اینکه با عقل راهنمایی شود، با نور الهی هدایت می‌گردد؛ گرچه او در جهان به حساب نیاید، اما افق عقل و معرفتش بی‌اندازه توسعه می‌یابد. آن‌گاه فرد چیزی نمی‌بیند مگر خدا و چیزی نمی‌شنود مگر خدا، هیچ چیز دیگری نیست جز خدا و این ویژگی کمال است. گورو اَرَجَن در تبیین این نگاه اشراقی می‌گوید:

«چنان‌که پرتوهای نور خورشید با خورشید و آب به آب می‌پیوندند. نور فرد با نور الهی ترکیب شده و کامل می‌شود. من خدا را می‌بینم، می‌شنوم و از خدای یگانه سخن می‌گویم. روح خالق در وسعت هستی حضور دارد؛ از این رو من جز خدا هیچ نمی‌بینم» (S.G.G.S, Bilaval, Mahlā.5, p.846).

این امر ماهیت ارتباطی که انسان با خدا دارد را به ما می‌فهماند. همان‌طور که وجود ناپایدار متناهی به یک مجموعه پنج‌عنصری محدود شده است و تقریباً با عوامل ناپایدار بیرونی و تمایلات، خواست‌ها و انگیزه‌های خودخواهانه درونی مطرود است. جی‌وَه خود را در وضع بسیار نامساعد می‌یابد. به یقین انسان راه رستگاری‌اش را از طریق چابکی‌های عقلانی و ابتکارهای نظری نمی‌تواند بیابد. او به مدد شخصی یا وجود مرتبطی نیاز دارد که بیرون از این گرفتاری عظیم بتواند به او کمک کند؛ از این رو مفهوم خدا توسعه می‌یابد، خدایی که متعالی است و با این وجود جی‌وَه می‌تواند برای کمک به او نزدیک شود و به درگاهش استغاثه کند. بنابراین کمال انسان در درک این فقر و نیازمندی و دل‌بریدن از غیر خداوند است. نه مال، نه قدرت و نه بستگان و خویشان نمی‌توانند سعادت جاودان را برای انسان فراهم کنند و تنها خداوند منشأ فیض و سعادت است. در یکی از سروده‌های مهم گورو گُرَنَته صاحب به این آموزه چنین تأکید شده است:

«خداوند، تو پدر و مادی منی، تو در همه جا محافظ منی؛ پس چرا باید ترس و اضطراب داشته باشم؟ به لطف تو، من تو را می‌شناسم. بدون تو دیگری وجود ندارد. کل جهان عرصه بازی توست» (S.G.G.S, Mājḥ, Mahlā.5, p.103).

نتیجه

آیین سیکه، آیینی توحیدی است که خداوند در آن در جایگاه حقیقت مطلق فرض شده است؛ یعنی خدایی که واجب‌الوجود است و از نظر هستی‌شناسی واقعیت دارد، منشأ خلقت و حاضر در آن است، او خالق، حافظ و نگه‌دارنده، کنترل‌کننده و مالک آفرینش خود است. او آنچه آفریده، پایان می‌دهد و بار دیگر به نشئه دائم و خلسه می‌رود تا اینکه دوباره جهانی را خلق کند.

در تفکر کیهان‌شناسی سیکه، انسان در مرکز معنویت و خداوند در غایت تمام تلاش‌های معنوی‌اش قرار دارد. جی‌وه به دلیل نادانی (Avidyā) یا مایا خودش را در جایگاه یک وجود مجزاد درک و فهم می‌کند؛ از این‌رو در گرو عمل خودخواهانه و تجربه‌گرایانه خود با التزام به قانون کرمه، همواره در چرخه تناسخ به سر می‌برد. گورو زندگی کردن به این سبک را برای انسان سودمند نمی‌داند و به وی متذکر می‌شود ماهیت حقیقی‌اش ماهیت خداست. او گوهری از نور الهی است و خداوند درون اوست. با توجه به این مسئله، پی می‌برد که در ذات خود و دیگران و تمام موجودات، خدا سایه افکنده است؛ بنابراین گورو انسان را به زیستن یک زندگی همراه با خدمت به خلق و تفکر درباره خدا، به منظور شناخت متعالی‌ترین موجود تشویق می‌کند. ترغیب گورو نانک بر نام خدا و خدمت به هم‌نوعان، برای شناخت خود و نیز آسایش نوع انسان است. نظریه ایده‌آل درباره انسان از این قرار است: یک فرد زمانی متعادل است که از یک سو با آگاهی بر بنیادی‌ترین حقیقت متعال این آفرینش تفکر کند و از طرفی در یک زندگی مشترک، فعالیت و زیست کند که ثمربخشی و فداکاری‌اش به

سود نوع انسان باشد. بنابراین زندگی همراه با تأمل در باب خدا و خدمت به خلق، سرانجام انسان را به مرحله عرفانی می‌رساند که برترین کمال جی‌وه در قالب انسانی است. هنگامی که خود را در خود کلی ممزوج می‌کند، چون موجی که در دریا غرق می‌شود، به مرحله کمال و وحدت با خدا نایل می‌گردد.

هرچند این نوشتار در صدد مقایسه نیست؛ اما اگر ما تفکر متافیزیکی سیکه‌ها را با واقع‌گرایی هندی و تئوری‌های آرمان‌گرایانه حاضر مقایسه کنیم، یک رتبه بسیار یکسان با تئوری مکتب ودانتیه مشاهده می‌شود و راه مناسبی است تا علاقمندان بررسی مقایسه‌ای را دنبال کنند که عمده مؤلفه‌های ذیل می‌تواند راهنمای خوبی برای آنها باشد. یکسانی این دو مفهوم به شکل‌های متفاوت تبیین شدنی است:

اول: از نظر هستی‌شناسی، باور به یک واقعیت برتر به نام برهمن در هر دو مفهوم وجود دارد. **دوم:** از نظر کیهان‌شناسی، آفرینش بر اثر دگرگونی این واقعیت هستی‌شناسی به وجود آمده است. البته مفهوم مایا در این مورد استثناست.

سوم: ذات اشیا و نفوس افراد گرچه موقت یا اکتسابی باشد، کاملاً واقعی است.

چهارم: هر دو به مفهوم وحدت در کثرت باور دارند.

پنجم: مطابق با هر دوی آنها محتوای حقیقت مطلق، کل وجود است، خواه ویژگی‌های گوناگون آن بعد از خلقت به صورت جهان آشکار باشد یا بعد از پایان جهان در آن نهفته باشد.

ششم: در جزئیات روند آفرینش و ماهیت جی‌وه شباهت‌هایی وجود دارد، هرچند تفاوت‌های جزئی مسلمی نیز در این باره وجود دارد. شباهت‌ها عبارت‌اند از:

الف) با حضور دائم برهمن، تمامی موجودات از ویژگی ادراک برخوردارند؛ با این تفاوت که در اشیای فیزیکی این ادراک، در شیء نهفته است؛ بدین معنا ماده دارای روح پنهان است.

ب) حضور خداوند در جایگاه عنصری معنوی در تمامی جی‌وه‌ها به شکل وجدان بیدار وجود دارد؛ یعنی هر کسی که به خود توجه کند، او را می‌یابد.

ج) کنترل‌کننده درونی یا انتریامین (Antaryāmin) از همه افکار آگاه است، وقایع و حوادثی که در مسیر زندگی هر موجود است را کنترل می‌کند.

د) نادانی در آفرینش کیهانی به سبب مایا یا جهالت (اویدیا) پدید می‌آید؛ از این رو ذهن قادر به درک واقعیت نیست. هر خودخواهی باعث به وجود آمدن خود فردی (جی‌وه) است که خود را عامل و بهره‌مند می‌داند. تمایلات، خواست‌ها و خواهش‌های پیاپی‌های خودخواهانه هستند.

تفاوت‌ها اساساً حول محور آفرینش متمرکزند و وجود کیهانی از طریق عوامل مختلف برهمن کنترل می‌شود. از نظر سیکه، مفهوم حقیقت غایی یا برهمن با مفهوم خدا، خالق، صاحب، کنترل‌کننده و ناظر یکسان است و این اصطلاحات اخیر، اسمای خداوند به شمار می‌آیند. در مقابل مکتب ادوئته و دانته، حقیقت مطلق را با توجه به روند تکامل جنبه معنوی به شکل کنترل‌کننده درونی یا وجدان بیدار فرض می‌کند.

به اعتقاد سیکه، عناصری نظیر اثر، هوا، آب، آتش و زمین که از خداوند سرچشمه گرفته‌اند، جنبه فیزیکی آفرینش را شکل می‌دهند. از نظر مکتب ادوئته و دانته، جنبه فیزیکی آفرینش از شش عنصر پنهان پدید می‌آید که یک عنصر در ضمن کنترل‌کننده مستقر است و پنج عنصر دیگر در ضمن دو سلسله از آگاهی فردی قرار دارد. اولین سلسله که به لحاظ کلیتش واجد روح است، عبارت است از: عقل، نص، الوهیت. دومین سلسله که به لحاظ فردی صاحب روح است، عبارت‌اند از: عالم صغیر و طبقه.

به هر حال این موضوعی جزئی است و فرد به واسطه کارهای نظری محض نمی‌تواند تفاوت‌ها را واقعاً کشف کند، بلکه تنها با تجربه شهودی می‌توان تفاوت‌ها یا شباهت‌ها را تأیید یا انکار کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مکتب ادوینته وِدانتِه یا دیدگاه عدم ثنویت مطلق، یکی از مهم‌ترین فرقه‌های مکتب وِدانتِه است که بر مبنای آموزه‌های اوپه‌نیشدها، از سوی یکی از مشهورترین شخصیت‌های فلسفی هندو به نام شنکراچاریه، فیلسوف و الهی‌دان هندو حدود سده هشت تا نهم میلادی، بنیان نهاده شد.
۲. گفتنی است آوانگاری نام این آیین در این مقاله، بر اساس آوانگاری اصلی آن در زبان پنجابی است. در زبان فارسی به اشتباه نام این آیین «سیک» یا در عربی «سیخ» تلفظ می‌شود؛ درحالی‌که تلفظ صحیح نام این آیین «سیکھ» است.
۳. توجه داشته باشید این کوتاه‌نوشت مربوط است به کتاب مقدس Siri Guru Granth Sahib.
۴. یعنی برای شناسایی مقدار اهمیت یک ارزش، ابتدا باید سطح خاص آن واقعیت را لحاظ کنیم تا بر اساس درجه حقیقی، درجه اهمیت و مقدار اهمیت را مشخص کنیم.
۵. طریقه بُهکُتی یکی از سه طریق نجات در آیین هندوی باستان است. بر اساس آموزه‌های بُهکُتی، راه نجات نه در انجام تشریفات پیچیده معابد است و نه در زیارت اماکن مقدّس و نه در غسل کردن در رود گنگ، بلکه تنها راه نجات، عشق خالص به خدایی متشخص است؛ خدایی که بتوان با آن ارتباطی شخصی و عاشقانه داشت؛ به همین دلیل پیروان این طریقه مانند هندوهای سنتی، چندان مقید به رعایت آداب و رسوم پیچیده آیین هندوی باستانی نیستند.
۶. به کلام خدا که در کتاب مقدس آمده است، Bani می‌گویند و از ریشه سانسکریت Vani به معنای الهام است.
۷. نام بخشی از متون مقدس هندو است.
۸. حالت متعالی مراقبه.
۹. این واژه از دو بخش گورو به معنای مرشد و موکھ به معنای چهره و صورت تشکیل شده است. با توجه به اینکه خداوند در آموزه‌های سیکھ تنها گورو و پیشوای حقیقی انسان است، در این اصطلاح نیز مصداق گورو همانا خداوند است و موکھ نیز کنایه از توجه داشتن همیشگی است؛ چراکه غالباً هنگامی که شخصی به چیزی توجه می‌کند، به آن نظر می‌کند و چهره‌اش رو به آن است؛ پس گورموکھ فردی است که همواره به خداوند توجه دارد (Chander Dogra & Singh Mansukhani, 1997: 188).

۱۰. توجه داشته باشید مایا در آموزه‌های آیین سیکه، آن حقیقت ناپایدار است. حال شخصی که در جستجوی خود مطلق است، می‌کوشد وابستگی و تعلق خود را به این جهان ناپایدار کاهش دهد.

کتاب‌نامه

شایگان، داریوش (۱۳۸۲)، آیین هندو و عرفان اسلامی، جمشید ارجمند، تهران: فرزانه.

Bala, Shashi (1999), *Sikh Metaphysics*, Amritsar: Singh Bros.

Cush, Denise & Robinson, Catherine & York, Michael (2008), *Encyclopedia of Hinduism*, London: Routledge.

Joshi, M. L. (2009), *Sikhism*, Patiala: Punjabi University.

Kaur, Guninder (1995), *The Guru Granth Sahib*, New Delhi: Manohar.

Kaur, Rajinder (1999), *God in Sikhism*, Amritsar: Sikh Itihas Research Board Shromani Gurdwara Parbandhak Committee.

Kaur, Rajinder (2003), *God in Sikhism*, Amritsar: Shiromani Gurdwara Parbandhak Committee.

Owen Cole, W. & Singh Sambhi, Piara (1989), *the Sikhs (their religion beliefs & practices)*, London & New York: Routledge.

Singh Khalsa, Singh Sahib Sant, *Sentence By Sentence English Translation & Transliteration of Siri Guru Granth Sahib*, Kulbir Singh Thind, Arizona, Hand Made Books, n.d.

Singh Kohli, Surindar (2002), *Philosophy of Guru Nanak*, Chandigarh: Panjab University.

Singh Mansukani, Gobind (2011), *Introduction to Sikhism*, New Delhi: Hemkunt Press.

Singh, Dalip (1979), *Sikhism*, New Delhi: Bahri Publications.

Singh, Gopal (1971), *The Religion of the Sikhs*, Bombay: Asia Publishing House.

Singh, Gursaran, (1972), *Guru Nanak's Japji*, Delhi: Atma Ram & Sons.

Singh, Ishar (1985), *The Philosophy of Guru Nanak*, New Delhi: Atantic.

Singh, Jagraj (2009), *a Complete Guide to Sikhism*, Chandigarh: Unistar.

Singh, Sant Waryam (1999), *Transcendental Bliss*, Punjab: Charitable Trust.

Ward, Keith (1974), *The Concept of God*, Oxford: Basil Blackwell.

References

Shayegan, Darioush. 1382 Sh. *Āyīn-i Hindū va 'irfān-i Islāmī*. Translated by Jamshid Arjmand.
Tehran: Farzan.

Bala, Shashi. 1999. *Sikh Metaphysics*. Amritsar: Singh Bros.

Cush, Denise & Robinson, Catherine & York, Michael. 2008. *Encyclopedia of Hinduism*.
London: Routledge.

Joshi, Lal Mani. 2009. *Sikhism*. Patiala: Punjabi University.

Kaur, Guninder. 1995. *The Guru Granth Sahib*. New Delhi: Manohar.

Kaur, Rajinder. 1999. *God in Sikhism*. Amritsar: Sikh Itihas Research Board Shromani
Gurdwara Parbandhak Committee.

Kaur, Rajinder. 2003. *God in Sikhism*, Amritsar: Shiromani Gurdwara Parbandhak Committee.

Owen Cole, W. and Singh Sambhi, Piara. 1989. *The Sikhs (their religion beliefs & practices)*.
London: Routledge.

Singh Khalsa, Singh Sahib Sant. n.d. *Sentence By Sentence English Translation & Transliteration
of Siri Guru Granth Sahib*. Kulbir Singh Thind, Arizona, Hand Made Books.

Singh Kohli, Surindar. 2002. *Philosophy of Guru Nanak*. Chandigarh: Panjab University.

Singh Mansukani, Gobind. 2011. *Introduction to Sikhism*. New Delhi: Hemkunt Press.

Singh, Dalip. 1979. *Sikhism*. New Delhi: Bahri Publications.

Singh, Gopal. 1971. *The Religion of the Sikhs*. Bombay: Asia Publishing House.

Singh, Gursaran. 1972. *Guru Nanak's Japji*. Delhi: Atma Ram & Sons.

Singh, Ishar. 1985. *The Philosophy of Guru Nanak*. New Delhi: Atantic.

Singh, Jagraj. 2009. *A Complete Guide to Sikhism*. Chandigarh: Unistar.

Singh, Sant Waryam. 1999. *Transcendental Bliss*. Punjab: Charitable Trust.

Ward, Keith. 1974. *The Concept of God*. Oxford: Basil Blackwell.